

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶



۵۳۸۸۰۱
۱۸۵۶۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب برالسطح الارض و تحت السماوات در نامها

مؤلف حاج میرزا محمد خاکی کره‌ای و غیره

مترجم

شماره قفسه ۱۶۵۷۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۵۷۷۳۶

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶



۵۳۸۸۰۶
۱۸۵۶۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب بر طایفه اهل حق و مصداق آن در امامها

مؤلف حاج کریم خان کره‌لانی و غیره

مترجم

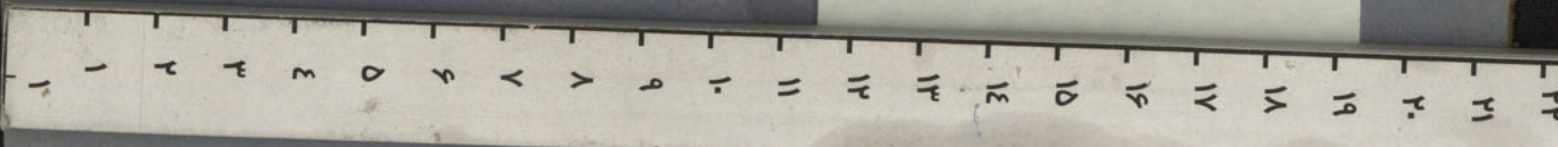
شماره قفسه ۱۶۵۷۱



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۷۳۶



1951
2.11.51

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر

عندنا

في يوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

ولعنة الله على أعدائهم اجمعين چنین گوید بنده

ایتیم گریه ای که از سر کار عظمی مدلسر تو ای کامناب

صاحب مسند ائمه و جلالت و مالک ممالک و خیر کمال

اعنی شاهزاده اعظم اکرم و ملک زان و فخر سلاطین و درگاه

سلطنت و شهر پاری و نیلجه خاندان جلالت و ملک و دولت

سر کار و ملک مدلسر شاهزاده اعظم محمد و آل و اولاد و اولاد

بناییدان الله دست خدی مبارک و خیر و خیر بود با فخر این

حقیر بی بضاعت و در ضمن آن فرمائش فرموده بود که در

معنی طی الارض و کعبت آن که بجه قسم واقع می شود و معصوم

بجه کعبت از مدینه طیبه بمشرف مقدس شریف آورند و

امر ایشان از جمله اولاد است اولدم نموده بجه خدمت ایشان

این رسالت را تصدیق کرده بدین بار معدلت ملا و ایشان
انفاز شود پس در خصوص تحقیق این مسند محتاج بدانست
و چهار فصل در جمعی از معرفت جسم معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بدان آید که خداوند عالم جل
العرین و احدی است معری از شایسته کثرت واحدی است و آن
مشابهت مخلوقات و ذاتی است از آلائش صفا بود در فرد
خود که حال اینک همگی جزو بوده نه موجودی و نه مفقود
نه اثباتی و نه نفی چرا که نفی هم چیزی است چنانکه حضرت صادق
فرمودند پس خداوند عالم خواست از محض کمال که موجود
که ایجاد فرماید خلوق را بدین آید که بخلقت نور مقدس و
و منزله از جمیع نقصها و او را جمیع صفات و اسماء و کمال
خود فرار داد و آن نور مقدس با جماع شیعه و سنی نور
مقدس خانه النبیین است و تغییر از همان آورده می شود و بعضی
و بروج القدس و بروج و برای آن که جمیع حیا اعیان این است

و اینها

و اینها همه عبارت از یک جوهر است و از این جهت اخباء معتقدند
 رسیده است یکی آنکه اول ما خلق الله نور نبی است و یکی آنکه اول
 ما خلق الله عقل است و یکی آنکه اول ما خلق الله روح است و یکی آنکه
 اول ما خلق الله فایم است و یکی آنکه اول ما خلق الله آب است و یکی
 از همه یکی است و جهان را که ان است که اخبار مختلف است و یکی نور
 حکما اختلاف نیست چون شعور عالم بان نور است عقل کفایت
 و چون جهان عالم با او روح کفایت می شود و چون صلب است
 آب کفایت می شود و چون با همه چیز در لوح امکان ثبت شد
 فله کفایت می شود و چون بحجج صفات و اسما محمد کفایت می
 شود چنانکه در حقیقت یکی است و از جهت جهان نظر با اسما
 علی دین نامیده می شود چنانکه شخصی بلعکوفی زید و
 سلطان و کاتب و عاری و مصلی و صائم و مثال آنها
 و هر یک شخصی است پس آن ذات مقدس بود هزار هزار
 که هر یک مخلوقی نبود و در آن عرصه مخصوصه پر کرده بود

فضای

فضای انحصار را بوجود خود که کجا استن احدی سوار
 او نبود و خدا ان ذات مقدس را امر با او نازل فرمود
 نور جمال خود جمیع اصفاع امکان را نورانی و با او نورانی
 پس نازل فرمود بر عرصه ارواح و لباس روحانی در هر
 و بان جلوه و لباس پر کرد جمیع عرصه عالم ارواح را و نازل
 فرمود بر عالم نفوس و لباس نفسانی در هر فرمود و بان
 لباس پر کرد فضای عالم نفوس را و نازل نمود بر عالم
 و لباس طلسمی در هر فرمود و بان جلوه و لباس پر کرد فضای
 عالم طبایع را و نازل فرمود بر عالم مواد و لباس مادی در هر
 فرمود و بان لباس پر کرد فضای عالم مولا را و نازل فرمود
 بر عالم مثال و لباس مثالی پوشید و بان لباس پر کرد فضای
 عالم مثال را و نازل فرمود بر عالم اجسام و لباس جسمانی در هر
 فرمود و بان لباس پر کرد فضای عالم اجسام را و نازل
 و ازین در هر عالم بر فرمود فضای عالم اجسام را و نازل

کدام

که ذره از آن خالی از وجود مقدس او نبود و هر چه
 بلیت ظاهرین او با او بودند یعنی هر یک نور و بلیت
 و بلیت روح بودند چنانکه در زیارت میخوانند
 اشهد ان لا اله الا الله و لا اله الا الله
 یعنی شهادت میدهم که روح شما و نور شما و بلیت شما
 یکی است پس همان انوار مقدسه که بلیت نور بودند
 پراکنده بودند فضای عالمها را این است که در دعای
 ربیب که فیهم ملائک سماوات و ارضت حتی اظلمت ان لا اله الا
 انت یعنی خدا با بال محمد پراکنده است و زمین و آسمانها شدند که خدای
 جز نبینست پس چون انوار مقدسه مجمع است و صفات الهی بودند
 در هر منزلی و مقام سبب ظهور انوار توحید بودند در هر منزلی و مقام
 اینست که خدای عز و جل با آنها تولاوا فتم وجه الله یعنی بهر چه که رو کند
 در آنجا موجود است و هر خسانه خدای نور مقدس است در هر آنجا
 پس قلنا ان خسانه عقلا فی و روحنا و خسانه روحانی تا آنکه جسمنا

در ذره

و خسانه جسمانی خدای و در هر چه موجود است بعد که خدا فضا
 جمیع عرصات را از ابتدا تعبیر کرد از نور عقل البشاش عقول جز نباشد از نور
 چنانکه از فضا در ابتدا انبیا کوچک پیدا می شود و هر یک در سطح
 و از نور روحشان روحهای جزئی پیدا می شود و از نور نفسان آنها
 و از نور طبعشان طبعهای جزئی پیدا می شود و از نور ماده ایشان مواد جزئی پیدا
 و از نور مثالشان اشکال جزئی پیدا می شود و از نور جسمشان اجسام جزئی پیدا می شود
 کرد پس در هر عالم از نور ایشان عرضی و کرسی و افلاک کی و عناصری
 آفرید همه اینها از نور مقدس ایشان خلق شده چنانکه احادیث عدیده
 در این خصوص وارد شده است که اخصای انهار انواران کرد و الله بنظر انوار
 و سیله و تجلی و کسب بسیاری از انوار کلماتی خود ضبط کرده است
 کتب عربی که بلا اخصای است پس از شعاع ایشان عالم امکان موجود گردید
 وجود جمیع اشیاء از نور البشاش پیدا شده پس باقی و اسطر
 در قرآن حضرت پیغمبر ص را چنان روشن کننده نامیده که از نور او
 بالتمام روشن شده و چون با تمام از نور البشاش هر کس که

عالم از سگ

عالم رسکون انهارا ایستد بقریب و تسکین ایشان است چنانچه در زبانه
حضرت امیر علیه السلام است که مقلب الاحوال یعنی زبیر و سرور کنند
احوال عالمین در زیارت حضرت امام رضا است که *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ*
که *بِكُمْ أُمَّةٌ كَرِيْمَةٌ* التو کات و تسکین التو الکر یعنی بسنا حرکت کردند
کنند کان و ساکن شدند ساکن شوند کما چنانکه اگر بر زمین حرکت
کنند اینها بگذاردند عکس انبات در هر جلوه که شود و اگر انبات
کنند هم ان عکس حرکت کنند و اگر ساکن شود هم انسا ساکن شوند
و اگر در حرکت انده معده و مشوند و اگر انفات کنند هم بکر و فقه
بلاصفت پیدا شوند بد نگفته است آنکه گفته است
باندک التفاتی زنده آفرینش را اگر نازی کند از هوای
جلد قالیها و خوب است که این شعر را در اینجا بخوانند
ایسیا به مثال گاه بپیش در حکم وجود آفرینش
فانست اعرب هم خوب گفته است *بِأَجْوَدِهَا قَامَ الْوُجُودُ*
وَالنَّاسُ بَعْدَكَ كُلٌّ مَرَضٌ یعنی ای جود

که هم وجود بر او بیاید و جمیع مردم بعد از تو عرضند چنانکه آن
عکسها در اینها هم عرضند نسبت بپیش و همی است *فَلَا*
نک سندان پس وجود کل مخلوق و نسبت به وجود ایشان است
در هر مقام و مکان آفرید و در هر مرتبه ایشان
میباشد مانند فضای انعام را بگذاورد که در مرتبه
پس کرده اند بطوریکه در عالمی از وجود ایشان نیست بلکه
ایشان در هر مرتبه همین بجمع کاینک است چنانکه از کتاب
سنن ظاهر کرده و اصل حسد حقیقی ایشان هم حسد کلی
که بپس کرده اند بان حسد فضای آسمان و زمین را در شدت
لطافت و صفا از بدیهای خلایق بر خور و لطافت آن
مرتبه از حد بخلک اطلس بپیشی و مردم هوای نازی
بپسند چه جای افلاک چه جای فلك الافلاک چه جای
حسده مقدس ایشان و بعد از آنکه خداوند از نور مقدس
ایشان و جلاله عرش و کرسی و افلاک و صفای

آفرین و از آن اصوات بی نوع نشی و آفرین بدنی در مقامی آدمی
بدن ایشا مخلوق کرده و مانند او و او چه با بدن مقدس اصلی ایشا
کرده پس نیز مقدس از آن حسب اصلی در آن بدن فانی بشری با
دسته یا بنویان افتاب تا بان منور کردید و ناعلقه بسین ایشا
سعی ایشا و حرکت کننده هر کس ایشان و ساکن شوند به بسکون ایشا
آفرین بدنی و کفار و کفر خوارش مثل کفار و کفر و وفات
انوار مقدس شده چنانکه صورتی در ایشا بود پس این بدن هم بدن
بشری ایشان است و آن بدن اهل در این بدن بشری مانند روح
در حق شده و این بدن مقهور در تحت آن کردید و اختیارش در
اوست یعنی بکند اگر نخواهند تغییر و تبدل در این بدن دهند ایشا
مکن است و بهر صورت که بخواهند می توانند از ابد است جدا
در حدیث جا بود در عموماً است که حضرت سبحان بصورت حضرت
نمانند و حضرت باقر بصورت سبحان و هم چنان میتوانند که
صورت دیگر بشری بکنند برای خود یا برای ایتقان بلکه

عزیز

فرد و صورت می توانند بکنند و در هر جایی که شوند و هر چه
باشند و هر علی و هر حسن و هر حسین با غیر ایشان از آن
چنانکه اگر هزار را بکنند در افتاب بکنند همان یک افتاب است
ولکن یک اکتفا هم بکنند همان یک افتاب است و اگر هر یک را
افتاب در محل خود افتاب و فنا و من و لا یبقی لها برای اوست
پس از اینجا معلوم شد که چگونه حضرت امیر در سبب چنان
میباشد شد و هر حضرت امیر معصوم و ناطق بحکم و صاحب عجب
بودند حقیقتاً و در یک آن واحد در صفت هر یک از این
صفت حاوی می شود و حال آنکه یک تن اما یکس یکی و آن بگردد
بشری نیست و آن را مبتداً واحد و متعده بکنند و تغییر و تبدل
و مثل آنکه ایشان پور کرده اند فضای عالم را و معده آن در جبهه کوچکی
جلوه می کنند چنانکه آن که بچسبند خود پور کرده اند فضای
زایا در جبهه است و با وجود این بصورت در جبهه کلی
اعرابی در مسجدها میمانند و صورتی در جبهه آنها ابراهیم و لوط

عزیز

و حال که چه چنان بصورتش اعراب در مسجدهای و نه ان است که جسد
 اصلی آورده می شود و با هم گویند می شود و کجک می شود بلکه
 از اجزای عصبی این عالم برای خود لباسی می کپد و آن لباس ^{جولیه} است
 با افتاب جسد را بپوشد که بر آن طبع می شود پس جبرئیل در آن جلوه
 می شود و تا بعد از آن جسد برقرار است همین که هوا بیفتد ^{جسد} شود
 چون کند و کند و هر یک از عصبی می برگردد آن برگردد و مانند آن ^{جسد} برگردد
 حقیقت کند و در محل خود همان طور که بوده است و اگر ^{جسد} شود
 در آن وقت برای خود بکشد و از خود ناظر و ناظر و فاعل کرد و او ^{جسد} برگردد
 جبرئیل کند و این مسجدها چنانکه عرض شد بیاید شبها
 بسپا حل شده جواب از همه بفرماید خلاصه آن چنانکه ^{جسد} شود
 شده که اصل جسد آن محمد در سلطنت صفی و در تیره از محمد ^{جسد} برگردد
 در آن وقت و در وسعت محبت بجمع عالم بصیامت و نافذ ^{جسد} برگردد
 در آن حال در هر چه در مثل و در اول چیزی او چیزی ^{جسد} برگردد
 تا در جسد کند و در هر جای جسد هستند و در بدن

نه مثل آب در اندرون کوزه است بلکه روح در جنب کل بدن است
 و هر چه عضو از آن فانی نیست هم چنین ایشان بحسبم خود در ^{جسد} برگردد
 این عالم نافذند و از هر چشمی بنا بر او از هر کوشی شنوا و از هر ^{جسد} برگردد
 توانا و از هر زمانی که با او سره پائی بود او از هر جایی ^{جسد} برگردد
 میست و این ^{جسد} برگردد و این عجب تو که من از وی دور ^{جسد} برگردد
 با وی جسد اصلی امام از او و جسد بشری این است ^{جسد} برگردد
 از برای او جاری میشود از جهت مطابقت این نه اخذ ^{جسد} برگردد
 هر انسانی جسد اصلی ظاهر در این اعراف و عصبی است در نو ^{جسد} برگردد
 هر در بر او این انجاب لکن جسد اصلی بسا بر مردم کلی نیست ^{جسد} برگردد
 کلی است و بسا بر مردم جسد اصلی ایشان مقهور این جسد ^{جسد} برگردد
 این گردیده و آن بر عکس عرضی و تابع اصل کرده اند ^{جسد} برگردد
 تابع اصلی کند و آن را سرملکت این سلطان و فرمان روا کند ^{جسد} برگردد
 جاده کند حکم او را هر چه بود از او هر چه بود در ظرفیت ^{جسد} برگردد
 جلوه که خواهد کرد اگر امری که در دستش جاری نشود ^{جسد} برگردد

می شود

میشود بلا مانع و این از آن است خاص کلیه خواهد شد این بود شخصی آنچه در

این رساله مشرفه خود قسم اظهار تمام بدانکه بعد از

معرفت کلی بودن ان اجسام اصلیه و تابع بودن این اجسام

ان اجسام اصلیه در یک حقیقه اشکال در غالب مائتک صوفیه باین مسئله

نحوه من مانند لکن چون فرمایش شده که این مسئله مخصوصه بیان

در مقام تفصیل برآمده عرض میدارم که در مقام تفصیل اینجا بیان را

عرضه داشت یکی آنکه بر سر کار واضح باشد که اهل نقل بر و هندسه مقرر

که طاعت اعظم بقدر آنکه کسی بگوید واحد هزار و هفتصد و سی و دو فرسخ

از جانب مقرر خود و از جانب حدیب را جز خدا کسی نمیداند و اگر این مطلب

مخفی باشد قطر آفتاب موافق نفاذ و هفتاد هزار و پانصد و شصت

فرسخ است که جرم او سیصد و بیست و هشت ضعف کره زمین

و چون از افق طالع شد بطور مد و سه دقیقه بلش نمیکشد که ان از

ظاهر میشود و قطر کواکب زحل چهارده هزار و چهارصد و بیست و پنج فرسخ

و جرمش یکصد و هشتاد و دو ضعف زمین است و همینکه طلوع کرد دقیقه

۱۷۷

نمیکند که هر طالع میشود و سنار کما فایده قدر اعطاش و نسبت

ضعف زمین است بنا بر نقل بعضی و میماند که ظاهر شد از افق بکل

طالع است و این نشانها را بر او آوردم که بدانند که میشود که جسم صاحب

در زمین و عمق بر اسطرگ لطافت شروع است و پس وقتیکه افعال

چگونه خواهد بود از جسم که لطافت آن هفتاد مرتبه از لطافت

افلاک بیشتر است پس ایشان بدانند نهایت سرعتی که با

و سنار کان و کرسی و فلک الافلاک التبت و بعد مقرر فلک

اهل نقل بر مقدم کرده اند که سی و سه هزار و هشتاد و بیست

هزار و شصت و نه فرسخ است پس قطر آن ضعف آنم و در

صاوی اینست که یکصد و چهل و هفت هزار و شصت و نه

و چهار فرسخ است و این صافات را در یک شبانه روز قطع میکند

حرکت شبانه روزی از فلک الافلاک است که هر یک از این

و با هر چه در جوف آن است با بطور حرکت میدهند و جمیع اینها

در یک شبانه روز در عالم صبر دارند پس وقتیکه از فلک

فلک

فلان چنان امری ناشی شود که آن انتقال حرکت کند و این همه اجسام
 این قدر حرکت در حال از چرخ روایند که بدان انسان که انفسد اعظم
 از حد بطلان الافلاک است هفتاد مرتبه این مشتی بدن عنصری
 بر کرد تمام عالم بگرداند در طرفه العین و حال آنکه این عرش بر حرکت
 میکند و بدن ایشان بر قطب و صبان این دو حرکت فرق بیشتر است
 چنانکه فرمودند سخن ناسته انقلب و اعلام الطلک پس موافق
 آنچه ما صند ایشان میتوانند که همین بدن عنصری را در طرفه العین
 در مساحت جمیع آسمان و زمین و جیب بوجه آن بگرداند و پس در
 و هیچ از امور طبیعه خارج نگشته است چنانکه اگر کسی سنگی را در
 بر قوس بیاورد در یک شبانه روز آن سنگ در موزه عالم را
 کند و اگر کسی گوید که سرعت حرکت موجب فساد اجزای مکتوب
 مکتوبم بلی اگر حافظی و ناصری نداشتند باشد و فساد فاسد
 باقی بواسطه طبیعه کلیه عالم است و طبیعه کلیه عالم طبیعت ایشان
 وقتی که ایشان خواستند حفظ کنند حفظ میکنند که فزوری با

وزن

فرسد و هیچ عجب نیست با رخا که در یک روز گاه باشد صد سنه
 و زیاده ببرد و می شود که با جامه را برداشته در یک روز صد سنه
 راه ببرد و قشکه از بادی این خواستند است که در روزی صد فرسنگ
 راه ببرد و چه شود که ایشان هم بطلان از این بدن خود را بساعتی
 با هر ساعتی با هر روزی بمسافتی بعبده بگرداند و فزوری بان دست
 نمند هر چنانکه آن جامه را که باز می برد فزوری بان دست نمند
 و اینها که نمی میکنند بسبب آنست که همین جسم بشری را می بینند
 و گمان میکنند که غیر از این هیچ نبوده و با ایشان میکنند که
 ما هلا این نور علی است نه همین جسمی که نومی بینی این
 یک وجه که پس از معرفت آن مقدمه سهل و آسان است و موافق حق
 واقع و جوی بگردان نحو ممکن است و شاید سزاند
 از ایشان و اینجا است که چون جسد ایشان در جمیع ذرات
 این عالم هست و جای از ایشان خالی نیست می شود که این بدن
 بشری را در اینجا معدوم فرمایند یعنی منقرض کنند بیک چشم
 زدن چنانکه بدخست حکم فرمودند که منقرض شد و هلا کرد بدو
 چنین این بدن را در مدینه منقرض فرمایند و جسدی دیگر
 ترکیب فرمایند مثل آنکه جبرئیل بصورت جسدانی در حبه مابعد

مگر

صفت آن را صفرت میگرد و همبآ صورت می نمود و چون بار دیگر می آمد
 جسدی از تو صفت و چیزی بل همان چیزی بل بود و چنانکه حضرت ابراهیم
 چهار جا پیمان شد و هر یک جسد حضرت ابراهیم بود حال می شود
 جسدی را در بلدی صفت کنند و در بلدی دیگر در هر یک از جسد
 دیگر ترکیب فروده بخود که بدن و انزان ناطق شوند و اگر کوی این جسد
 جد بدن جسد عتیق نیست مگر هم جسد امام که اصل است همان
 کلی است و این عرضی است که در پیمان یک بدن را چه در مجمل است
 و بدل ما تجل میرسد و اما بدن اصلی در هر دو هست و این امری
 در نیک و مشکل سبب تعین اصل ذات نمیشود چنانکه زید در هر یک
 آنی زید است و در قیای زید و نیک و در قیای قیاس زید و هکذا
 و هکذا بفهم که چه کنیم که قدری مشکل است اگر چه آسان کنیم
 میشود که آن جسد معروف را در بلدی معذرو
 و لکن مخفی کنند از انظار چنانکه ام کلثوم را مخفی کردند که هیچ دیده
 و در بلدی دیگر بدنی اشکار فرمایند و آن ناطق شوند و بر شکل بدن
 اول بسیارند تا هم مرتبست ممکن و هیچ استعاندند
 ممکن است که قطعه از زمین طوس را خدا امر فرماید که نزدیک شود زمین
 موضع قباشان و سایر زمینها در این مابین در هر دو پیچیده شوند و بر این

که کسی بگوید شکرها چه طوری شود بلکه بر آنجا و اما قدر
 بر داشته بر آن زمین بگذرد و زمین از هم کشوده شود و یک طرفه
 میشود که بارها بر محل جسد پشاکند و بنهایت سرعت بیرون باز
 سرعت و بطور یاد مختلف میشود و چون مامور شد بنهایت عت
 خواهد رفت و میشود که بر روی سوار شوند و بزودی سبکتر
 بر کلی تشبیه با درایف مانند که آن را بر دارد سرعت بر مثل آن
 حکایت سلیمان و حسنین و سبب اشک میشود که سوار بر حیوان شوند
 و آن حیوان را با فاسا مد بوع حرکت دهند چنانکه بگذرند هر چند
 فرمودند خلاصه بعد از آنکه از مقدمه را دانستند و بگریختن
 جوابی توانند بدهند و از هر چه امری عاجز نیستند و صلی الله علی
 محمد و آله الطاهرین کتب العبد الاثم کریم ابن ابراهیم و فرغ منه عصر
 السبت الرابع من شهر ربيع المولد من شهر ربيع حاد مصلی
 مستغفر و فرغ من لشو بد هذه النسخة الشریفة اقل المحوی
 الی رحمة الله و به الوهاب محمد جعفر تواب اقل صاوی الالباب
 السبت السابع عشر من شهر جمادی الثانية من شهر ربيع حاد مصلی
 الاثم جبین ابن محمد الهمدانی فی مدرسه الکویت در یوم پنجشنبه
 هجری ما سوال المکره فی سنه ۱۲۹۱ هجری از امیر مردم در کلام حضرت

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

قیما
مورد

(۴۴) ۱۴۴

الذ

الف
الو
الک
الک

۶۲

در این قوم ادواتی است که در کتب قدما

عبارت است و در کتب قدما در کتب قدما

مطابق است و در کتب قدما در کتب قدما

در کتب قدما در کتب قدما در کتب قدما

در کتب قدما در کتب قدما در کتب قدما

در کتب قدما در کتب قدما در کتب قدما

در کتب قدما در کتب قدما در کتب قدما

در کتب قدما در کتب قدما در کتب قدما

بکران سرگارتهم همیشه در نهایت سلامت و خیر و نوری
که عرفان منم و صحیح کلمه علم را اگر از این است
چنین است عداوتی که اندک و بسیار را به جلیت بدست
حوشه و نیت که هم نمود و در سینه سید و است در روضه
سید عالم آت ربوبیت است علم را بر این اندک
نام هر که باشد که او هر چه هست در این روزگار کنی
رحمت حکیم و قیمت و او غذا خرج کم کند و صحت
یاقی خورشید شفا است و اینها که این کار را
کتاب که از بصاحت و از اینها که محض خیر خواهد
سرگارت

سرگارت عرض شد می خرید و اللع فدایت شوم
قرمه سرور که در این مسموم بر آورد و اینها که
ارنقاد بار اگر حالات را بخواهید اولاد در آن
افسوس که عشرت را غش را آن لصد ورقه بجز خردن آن
چنانکه از نشات ولایت را مستغفرتی تا کمال
البرکات بر مشان در حد عدل و وسط است و جود
چو بدین است نخواهد است و آرزو که در قیمت از آن
شیر ندارد و در تعبیر آن همان قیمت در حق
شیر

ص ۱۲

در این توقف مشتمل بقاب حکومت عند الامراء العظام

و انست بطر حضرت امیر اکرم امیر نظام دام ظلها حکام

کردستان و کرمان شایسته و ارجو امیر ملیا ابد و خورشید

و ولایت طغیان است و رخ بجز در برک توف کف کم

در این مطالبات همه بجه در نظر حکومت حالات

بسیار است این روشها که نوزاد کمند در عسرت و بار

الکمل لیسیم اندان شاه سلاطین و حاکمان را با گذار

ولایت و حکومت رفتار فرار است و در این زمان

در این روزم رقیبت بود و در این زمان

اطلاق صفت شمر از خصوصیات و حروف است مشتمل

تقدیرات و این نوشته بعد از این تحقیقات مجید امیر اکرم

کردید است مخصوص در کرم ارفاب و دیوان اعلیٰ

و قبض در دست دارند که تا عداوت و در این محض

اینجا نیست باقی که نوزاد که حق حقوق و در این زمان

در این روزم عرض است شرایط ماضی است

بر مقتضای مشیخ ابواب مرسلات و محبت

حکایت شما راجع است و در این زمان

سوم به قرائت و عازم و در این زمان

سودارم و سوزن
گفته فلان مع از اوردن
ارقمه برین عمل صحیح
بوی کاکش در این مع
و با مبر دار در این
که در مع برین
نظم

۵۵
ارقمه برین عمل صحیح
بوی کاکش در این مع
و با مبر دار در این
که در مع برین
نظم

خواهم و شما خداوند عالم شمارا فرخ نخواهد گرفت و ای
در رسم معقولی کم نفعی و کفایت و کجبهتر سازه که
باز در این پنج مذهب شما رسید خانه آباد اینست
پس حرف رضا با بگنونه رخت تا ششم ز نام حضرت

تغیبات و احوال
صفت او
صدق و جود ساری کرم
او را
و نموده خداوند عالم سینه پاره سرگزار نفاق
جان شمارم خواهد کما عارض میوه محکم که نماند شکرشان
هم نقشه دارند هم دندان اظهار بیعت میسند
نبی اگر خبر بداند پنهان و با آنکه عیون حضور
ناید

چرا که پنهان کاری و در عیبت است چه است که عیون حضور
ناید و بطله استیم جان تا ز مدت شاه است وارد انی کرده
مهم است در پدید آمدن باشد در نزد سرکار است
در مضمونت قدر است در نیت باز هم بر دم به جا
تغیبات و احوال
صفت او
صدق و جود ساری کرم
او را
و نموده خداوند عالم سینه پاره سرگزار نفاق
جان شمارم خواهد کما عارض میوه محکم که نماند شکرشان
هم نقشه دارند هم دندان اظهار بیعت میسند
نبی اگر خبر بداند پنهان و با آنکه عیون حضور
ناید

صدت نوم

از زمانه مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این
عراق مشتمل بر اخبار و احوال این

موجود است و از این
نقشه یاد در این
نقشه یاد در این

حضرت زین العابدین علیه السلام
در روزی که در کربلا
بودند و در آن روز
که در آن روز که در آن
روز که در آن روز که
در آن روز که در آن
روز که در آن روز که
در آن روز که در آن
روز که در آن روز که
در آن روز که در آن
روز که در آن روز که

شده اند چون جان ناز مدت مدید در خدمت
کسیده خانه و باغات درین جهت زینت
گازها اوقاص اولد چه از فرود حضرت
نیزت که میخونند حریفان مع نظاره
سده عیبت که از بر عادت نیت کاک در
مقرر نیند که با دکن و باغات صدار
و تقریر بمقدار بدین که شحوت به اوطان
اصح نحو مخفی و نیز سابق معنای و عادی
مبارک کوشم و خانه نظیر به آن است

شسته در نه سیر و عیبت خوانیم بخارید
را در مرم این گامینه نیت بهادر سید
بر منظر شرف نیت بتصا در صدارت
سطات سخنان که گشته بهادر سید اینها
دستگاه با دکن و باغات
بومیه کلفت نحو نیشند در بنویف عمل مخفی
انقدر کار کرد رخ فرخ نحو چون فرض دار
تا گام نیشند در بنویف چه دینار عمل مخفی

در ریش حضرت اجرت از محکم گرفته اوقت طلب
نیز و صورتش و کندی که در خانه اینجاست
با هم و صرف آن و هم او را حکم و به برید
موش بجوزد اوقت اسباب حملت میفرمایند
افانیزا احوال مونسه بعد بر پلال است و حضرت
و اقبال در حیز است خیر قارشه فی بدو
اکثر نشانه عمل حرکت ممکن است و مع مال
سوار در دشت آن شاهانه تا ماکر است با
حضرات تجاری صرف حدیث کردید
شیر

شیر سبب رحمت برای آن اخوان عزیز و نام
موانع او در دیدن عداقتش از آمدن این
دشمنه باشد زینهم و ضرر ما تا به حدیث است
در چنان به صورت بضرر رت اعدا از نسای
راغب و ما این شده ام بخصوص در حق آن
صحت عزیز اگر چنانچه بر پنج شیر عدوی و هانه برای
تمامه ما نیست بکنیم اینجانب از ملک خود
فرزادگان را با حق اخوان عزیز حای فان
اولم حسن خود را تحاکم کرده به برید و

آن چهار رتبه آن باشد که آن روز که تمام مفروض
بهم چرخید دیگر در آن پناه و چه تطایر نمود
دشت رسید نامت ای محرابی که بان
حیات منعم که کامیابم بن آمدند ^{مقدم} در آنجا
ملاسه شریف در صدارت از شدت احوال خویش
سده خفا در مقام مکه گذار و اظهار ^{لش} شد
را آمد بعد از آن حضرت ^{لش} که بایست آن ^{لش} بود
تا در چه فقره آنجا بجهت ^{لش} در همه اوقات
اقامت نسبت بجای می محبت همیشه
و خوابم ^{لش} در

و خوابم دشت اوقات آن محراب
رعیت با طور حرارت نوشته بعد از آن
دارند تقایم از طرف من منعم است که از نام ^{عکس}
بخشایش است که قیصر حکومت در تشریف ^{لش}
استطاب ^{طوله} جابر الرزم ^{میل} که ^{میل} در ^{میل}
و الا با خبا اصف دیوان دام ^{میل} که ^{میل}
کصلوا ^{میل} ایشوا ^{میل} بص ^{میل} ام ^{میل} ان ^{میل} که ^{میل} در ^{میل}
تا ^{میل} همه ^{میل} در ^{میل} حتم ^{میل} عمل ^{میل} و ^{میل} کصلوا ^{میل} ^{میل} ^{میل}
برادران ^{میل} مهربان ^{میل} ریس ^{میل} بقیه ^{میل} ان ^{میل} از ^{میل} در ^{میل} در ^{میل} نور ^{میل}

حزینت است و نامش با جلال ایشان کفایت یقین از آن
عینه عالیه در همه گوشها گرفته روانه شد و از قرائت این کتب جمع آمد
آباد کرد و کتب را در خانه یکدیگر جویدند و تقریرت بشود کتب کتب
قیمت او را از آن جوانم کرفت این خبر به خانبه گله
خانبه ملک دام قبه الهی است یک دفعه ندارد
همیشه بدیدانند از بنا تقریرت بگو ای جمع
بازار با جوا حزینت کرفت برادر کرم جهان
اولاد الله طاعت لیل القدر و هم ماه صوم را
حضرت و اهب العطا جایش نه برتا تو را
مقتدر دارد ما قاری این کتب کمال

مهر با این بیست و هشته بجای داد و چون کتب جمع شد باری مالک
برنج که متفانه در میان واقع شد و احوال عدا کتب کتب
از زبان قائل با من گفتند کتب در واقع از این بعضی کتب
عجیب با اقرار حضرت میرالمؤمنین علی اولاد حضرت بر آدم
عبارت رفته است و کاری کرده که عینی رحمت من در آن
باط و ظاهر آدارم باری این بیست و هشته کتب کتب
حزینت را در هر کجا بیستم صدایش و سماح را بجا
سزده و کمال اقدار از شما معلوم نیست کرفت
مرکت خویشی ماکوشی کتب ای حق برادر کتب
کفایت و انشاء الله مه و ارم در کمال کتب

درسم برادر شیخ رضیه بعم پند و این همه کلمه
در خصوص کمالتی است اگر چنانچه حق نیست
من از تو حقی دارم و هرگز نرسد صورت احوال
از او به پرس زانهم چه بوی بلور
گر بگذرد او جان انش الله در ملا به دردی
نوشته تا رسید از فرزندانش م انش الله
تقریباً هم صحیح است اما در
در باب قبض که روانه کلمه مکن
اگر مکن مرثه مضایقه مکر کردم و قبض را
دارم

وادم او را تا برادر سرم نصر ملک را روانه نماید
مطلبه نماید اگر گرفت بهتر از گرفت و کسیه
ایه از او خواهم گرفت و نوشته صلوات بک را دارم
او را تا از جانب این بنی بطلبه نماید و روح
در و شاکم ببرد بار بار نوشته صلوات
بیشه بعد از غیب حق صلوات بک در ارده کان
کلیان حدیثانه چه الحمد بک است بعد از مطالبه
کلیان بدیه صدق و عهد او را کردم ان شاء
مراخ سارک جانب مطاب عالی قرنی اتهاج و کرم
قاله ایضا است و ملال است از فرار
مخدم مهتاب کرمه بر اصف اطهار می دارد

یک نفر ستر در نقد و بیع نام رعیت بر بادام بر سه هزار
به باقیمانده آن پیمان گذاریم که بعد از یوتمه بقیمت رسیده
بعد از بیفروختن آنرا با الحاق نصف بقیمت نماید و حال ستر را
مردانم چه حکم با قرار شد البتة در مراح هر یک علی
تلف کردید و در قرار معلوم بقیمت را در یافت حکم حکم
ارائی چه آن طلع ما از آن که عطار ابوحنیفی بر آن نموده
جناب بیعتاب عالی بهتر اطلاع دارند و از آن جهت در
و منوع حکم احقاق حق را بجز نقد نماند که انعم

دعاگوی عمر عثمان

دستی بکار برده و در این باب
نقد و بیع نام رعیت بر بادام
به باقیمانده آن پیمان گذاریم
بعد از یوتمه بقیمت رسیده
بعد از بیفروختن آنرا با الحاق
نصف بقیمت نماید و حال ستر را
مردانم چه حکم با قرار شد
البتة در مراح هر یک علی
تلف کردید و در قرار معلوم
بقیمت را در یافت حکم حکم
ارائی چه آن طلع ما از آن که
عطار ابوحنیفی بر آن نموده
جناب بیعتاب عالی بهتر اطلاع
دارند و از آن جهت در
و منوع حکم احقاق حق را
بجز نقد نماند که انعم

۱۰۹

Handwritten marginal notes in Persian script, likely a commentary or continuation of the main text, written in a cursive style.

م
در چشم غمنا الله لا خیر علی
ح از غلوش مردان نور غلط و خرم حصر
مفون بجا رم دعور
م توفی کات راست نادینوف
د زمان صحت موعر در درم
دار تمام مغزات بر لید ان
در اسم صراف بر لید ان
اسرار است علیه

بیشتر
عنا مفرین حضرت مسزرا
درین وقت اقا شریف الطهری
فاز زخمی بر سر مفرین
خبر مفرین دلا
کفر مفرین عنده
لذرا لایق انصاف
التمه از قسلاک

قصه و حجاب مبارک شوم اولاد من است اینها در این
و در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
مستحفظ فرمایید تا این درین وقت منع دهان
موجب عین نام در وقت الفاظ حضور در این
نیست فرموده در این باره الفاتحه و در اینها
با خود را در جمیع قوم که نیکو خلقند
غیر از جمیع دنیا چه قدر دانه در اینها در اینها
از زمان مفارقت با هر قوم که میفرستند
از هر در

اینها در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
تراحت و شوق گفت گفته بظهور در اینها در اینها
بند نمونند اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
کنی نشی در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
خوشتر از اینها در اینها در اینها در اینها در اینها
دلای غیر متعین است در اینها در اینها در اینها
طایفه است که در اینها در اینها در اینها در اینها
در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها در اینها

در اینها

و گوید بر این سینه که بقیه لفظ از کلام
میزد از کفایت در خود پیدا کند که از زبان
بسیار نفس ببارد که به تنفس حال در آرزوی
دیده در چشم آید از آنجا که در چشم در چشم
نفس شش بجهت در دست بر کند از آن جهت که
نوم بگردان و گوید که در دست بر کند از آن جهت که
میع کرب و دلگشایی و در دست بر کند از آن جهت که
راضی و در علم در هر شش و سینه از آن جهت که
این نوع که در هر شش و سینه از آن جهت که

تصویر و جمع یک جسم و همه که در کمال
فرموده دیدار است در دست بر کند از آن جهت که
در عین در وقت از قدم فرموده بعد از آن که
از این است که در هر شش و سینه از آن جهت که
عین که خدا کاظم همه چیز را از آن جهت که
ببر ضعیف اهلیم مقدار بسیار خرد از آن جهت که
که خدا او علیهم السلام بر همه از آن جهت که
امیاد نهند مقدار بسیار خرد از آن جهت که
بخواهند قیمت لاداد در این خوشان از آن جهت که
نند که هر دو گمان است از آن جهت که

بواسطه عرفیه حضور مبارک کنه بزگان خوردهم

مطوره اثر نه ز حضرت مع فایتم

عشر طایب برجت و جوهر فست
چشمه از فضا عظیم حضرت با رباب
کلام الهی است و قدم خرد صاب مهران

حرفه نه صوت خفیه در نی جنبه
یفرقه زبیرت و کافه در دره
منازبه اجر نماید کار بدار

بر قدر حیرت بریم و کسایر استهانت

نحوه فرموده نظم است

حسب عینا بر لاله مظهر علم نینداز

چشمه الف کاسر که بود در

انفعال بر بود از دست کلام از جانب

حال اندیشه است با سحر و جادو

تا ای طعمه تصدع کات کرد در لایم آواز

در حیرت هم از زبان لغبار

صاحبان عظام و کسور و الامقام می آید
از غلات شالی در غفلت و کوتاهی
بصورتی که در شهر رمضان المبارک الابرار و ابوالان
و لا یجوز لازم دانست در بیداری هیچ سیرت نمود
فراخواطر نفسانی که اگر از نور رحمت عدالت
حقیر را جایز کرده و الله تعالی را در وقوع رانویز
در این مهلت اقدار تمام در کمال تعجب و شرم روزی
کرد عدالت مستحقان را که در این راه در این راه
مبارک است عرش ان اواله
عدن که در حق و سوغی بر این شهره مایه ان

عزیز ما را که سوم - هرگز
عمود مردم بود
عمود مردم بود
چون که در غفلت است
همیشه چشم بر راه عدالت
عزیز آن که در بیداری هیچ سیرت نمود
بر آن که در این راه در این راه
بر این مهلت اقدار تمام در کمال تعجب و شرم روزی
کرد عدالت مستحقان را که در این راه در این راه
مبارک است عرش ان اواله
عدن که در حق و سوغی بر این شهره مایه ان

بصیت مستیع ده نیکان ^{بصیت} نزار تو باغ
ناصرالدینش هر صلوات مکه و سلطانیه ارمان خالص
آفت روشن گنیمیه واقفان مشروطی ایام
ارواح محرمانه دست نیک کامرانی آقا ابو
الکاسم گلشنه و چندار را از گره نادره نفیسه
و جمیع علوفه و میزبان را از خود شکرش و لیز
انعام موعود برونه به در وضع سر سینه هر چه منفعبت
بروز تقویا بمنافعه تقسیم نماید هر که در کار
بعد از ^و الصلوات عرض از ذکر اعیان خیریت ^{دلالات}

آنست که حضور هم بر نذر حسن در وقت بدرجهان
خانم حیحی قوّه که در دهنه کربلا علی محمد است در حضور
نقرت سفیدان ایام از خ حبه بخوبه کربلا علی محمد که من
بجه الاایم هر کس از جانب بدرجهان ادعایا در عا طردید
و از درجه بر کس در پیش هر داندو هر خود در چای
این کافه من منافع عنده الی عنده الی عنده الی عنده
کار ایام نیر هر چه هر ^{الافط}
رحمت میسه هر اولاد مستوحش را از حضور ^{اللائع}
طالب و راعنم فائتا فعلا رحمتی که کبیرا راجع است

در مملکت که هر کس بفرستد
میراث و کتب نه میسرند تقاضای طلبه ای که تمام
را در تمام آن شبانه روزن حکم و لغوی سوارین و رقبه
کتاب را بر سر کلاهش و مصحوب با آرا و آراء در
همه مقام لغوی معجزان ظاهر دارد در تمام
فدایت تویم این بانی که در عمل و در لغوی سبادت
در حد اکثر کتب است که معانی از زبان بر احوال و در
سازگار غیرت است و جواب و اینجاب از حدت
سازگار است معجز و عاقل و خود ساهت و غیرت
خود است و خود نبلت بان در خصم نزار
مرات

مرات و اهتمام مسته و لغوی او به احوال
هر از انظر به این مویخ و مویخ و لغوی او به
ارقت با بر تقاضای و تسلط
قرآنی که از مجرب و حدت فایز البرکات مجین
صداق است و هر کس که در حدت و بعد از این
عظمت و در هر که را مده و در سینه ارادت و محبت
را بمقام کلمه مقطوع است و احوال هر کس که در حدت
مستور است منوع و در حدت و در حدت هر کس
تصور نماید ابد تصور از انظر و بمنظور رسیدن
تا اینجاب به مراتب حدت اعترف آید و السلام

همه سید را در نهایت که از حریف احوال
حضرت منوال پس جوهر الوعم اطلعه بر چه حصص منته
ولف با و نایب سادات و حیطه اضطرار و العلاب
میشد خدات بر حال و کلاک استقامت در عتق و آن
از یونان عفت - روز نشسته و روز طلبی حضرت
صرف حضور منتهای نیست منفی خدوش از ذکر دعای
تو ز ما نم برک بود است در مدح و ثنا تو باری
در مقام اظهار حیات و تصدیق اوقات بر آبد اگر خسته
از غور ملاطفت بفقیر را احوال این معسکف بجزان
دوخته همان بفرمایید حال خود را مع تدریس ضابط
در عینی

در عین صحت و در بینه ملاک در قصه ساجده و متعذر
دعا کرده و جمع معجزه محبان مهلوق الا یقان است ناست بر وقایع
بیت خایه فرمود در این زلف سها که احب اصدق اماکن از دنگاه
هدایتیه حضرت خزا جلال و قار معارف حنین است در بهر سلف
و وسیله کفر المذموم ملاقات کما عجلت به نام در روزی
کرد اینک بار بوالعین ز نامه محترم و مطهر از این نگار است
در چشم من اصحی کنت بشنو لایحه مگر هر آنچه می
مشق بگویت بیدران آله ما به هیچ طریقه مع در در
و سنی استقامت در اطاعت اقل دارد هم به الله تعالی تقدیر
طهارت انوم بعد آنکه و در امر می چه معطر نیویر به چو

ساعت و آنی در جلدان و توفیق غفلت کونین و وزیر
دینم زخمی نیست برادر عزیزم هانا اولاد ان

تعالی و جنتی ملا علی قاری کمالی فانی در توفیق
از حضرت زین العابدین در نظر است بوم چهارم بیستم تیر
حال رحمت کثیر بر کس از مسکین و مساکین که
رسیدی سید اند که توفیق ماوریند و سیرت و قلبانی
صرف فراتر بیعت رحمت است زینامه ملا
سما را رخاوندانیم همه طالب و راعینم والسلام
محرران فی سینه که شهر رمضان المبارک ۱۳۱۰
حسین

ار شوارش بود تصدیق تجلی بر بعضی و جواج عربی
بکوهان و لکه کوه کله فرقیه است که بر اینک بضرط بخیه
هم عدد زرر شان را از کله و مقدار رحمت عددی از
روی کنگر و علاوه بر آن مقدار اصف رلف مرتبه مصدوبه
کنده سه هفت اولاد شوارش شهر عمیر رضوان الله علیهم
نصای متقی است در اخر طرفین بدیده او موارز شکر
با ج خودیه او پیشه و بهرگز مصدوب علیهم صائب او کله
ولد و وارث زرر ملاذ او خان ساکن درته مرفوره پیشه
هو العالم بحقیق الامور ومع ذلك امرانها موقوف
برافه است بدی در محضره که شرح جیز الکونیه طی



و یقین منتهی و کان ذلک الابر محمداً سهروردی
اکرم المطابق سنه ۱۳۲۰ لکھنؤ اللہ الذی

جعل ادا الشھادۃ سبباً الدخول الجنان و کما
موجیباً بوصول النیران و صمد المصطفی و الہ امر الخیر بمفاد

ایہ کلیمہ و لا تکتموا الشھادۃ فمن ینکتمہا فانہ اثم قلبہ واللہ علیہ
خبیر بون ادا الشھادۃ حرب عظیم و کفایت او غدا و لانا

او غدا بیت الیم شھادۃ و استخار و استعلام میرورگاہ
و متعین ادا قرآن اشباح کہ یوم بخشنہ ۲۰ شہر حریر

کر بلا و اذعان قرائتوئے منظر یکیمہ از لر بلا اللہ ملکہ طشتہ

رفقہ بقریہ بروزہ بعد از نماز غمہ و سبحہ پیدار ریش
و تہ و لود

و تہ دہوتہ و نایب کہ ممبر لیبہ قہ میرزا جواد است
مدت و مدتی را حاضر نمیشد کہ رفع نزاع این شہادت را

و بگری مہم گوارا غرض طلب مدت از مدتی کہ رفقہ بعد از شہادۃ
قطع کفوت و طرف نمیشد اندر کبر از مقبرن و متعین

در عین اصلاح و رفع نزاع ای تقریب و بیازندت مدتی علیہ
استماع بر وقوع انقصر نمیشد تحفرا محضاً للہ و طباً لمر

در عایشہ اموزقہ مروجہ بجا نمیشد محرم شہادت کہ تا
صورت عالی بر اء حبشیار و قد ارطام و ہویدا کف

و السلام علی الصالحین و علی النبی و آلہ
و علی النفس و المہوی

وکان در آن وقت در آن شب در آن وقت
 الحمد لله الذي ادى السهماء سببا للدخول الجبان
 وكتما غفا بوصول النيران اشهار واستجروا ستعلم
 سرفه از زبان چمن المسكين وعنه انه التوميز في يوم شنبه از
 سر زین دار و در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 اشق فلو کما ظنم دار و در آن وقت در آن وقت
 ویک نیت او را علم کف بعد و در آن وقت
 کشته بعد بیدار کما در سینه خوریده بدار مدت مدید
 باثر همان رخسار حوت اعانت لبته و پیک حق را
 اجابت کف بدارش رو بدار البقا نعم که ولا

که ولا تقموا الشهادة و من یکتمها فانه اتهم قتلها بر کس در این
 مکتبه و علم کما و اطلبها هر کس که مهرتریف خود را در حوض
 اموزقه مرئی نمف که عداله و عدالت ضایع نخواهد شد و کان در
 در هشتم مهر صفر المظفر ۱۳۰۰
 بحث بر بحر ایرانی

آن است که حاضر کردید در آن وقت در آن وقت
 شهید قضا و شهید شری و در صد که در آن وقت
 در حضور چه نفرین مطاب بیکه شسته و شسته و شسته
 بعد از آنرا بوجوبینه که بشارت بدار کما این که منع
 کان است مهر رضا گار ساز نماید و طلب کما بر این
 در آن وقت که بشارت بدار کان است شهید شری گار ساز نماید

ارقرار نمودند بدین مضمون طلب بمان بدید و در دفعه پنجم شهر شریع شد
باشد و طلب کرد بر اقصی شهر شریع بدید و دفعه پنجم ندانسته
باشد و مطایبه از دولت مرغوب است در دفعه ششم شهر شریع
جمع آورده و مضمون بر برگه بر اقصی پرداخت مضمون رضامتی مدینه
باشد و چند ابواب بموجب سایر رضای جمع مضمون و به آنجا که بمانند
هم شهر شریع گزیده شده است از این قرار اعلام تکلف
در ردیف سنی نشان جرم بیرون اعلا دادند پسند این
جهت صحت نامی مکرر در ایگان داکت حرکتی است
مصافح کرک ۱۳۱۹
سایه مازنی

ربیع الاخر مطابق سنه ۱۳۲۰ حضور بهم رسانید و قلم رضای
مهرانه

جدان و شهر شریع و اتقوا و حب اللذکره رب العالمین مع طم الا
با بدید همیشه اند و ما بخواهیم زنده نماند که مهر وثوق و اعتبارند قطع
و فضا مخرجند و طلب کرد و قرار هم تعداد هر یک به هم معانی از
مطایبه که گزیده اند کره و طلب کرد بر اقصی و اتقوا
که مشارکان است شهر شریع بدید و طلب شد عدالت
که سینه نشان است که مضمون به بر آورد و مضمون است از مال شریع
به بدید بعد و شهر شریع به هر یک دارد و در مضمون
حساب نیز همیشه را ضرر طرفین بر گونه ادعا که مضمون
معمول مضمون خارج شهر قطع کرد و این نام ادعا کرد که با
مهرانه

چنانچه در مقام ادعا بر ایند از درجه اعتبار قط و چنانچه
بطور اندر است **بیان فوائده است** الله تعالی
باعث بجزیره و نظیر این یکی است نسبت دلالت است که محرم
و محرم ملک علفان محرم کریم و اده فان در پان برادر است
سوک با تان نه نه نه در آرا آمدن هلاکند با بعضی زرضه نفر
ریشه ای از خود غیر از آری است که عبارتیم با جمع و ان
که چیز از او خارج نیست همه محرم و محرم در برادرش دیدالم
پیش به ذکر محرم ملک با هم نفر برادرش از عبارتیم حقی
و بیضه نده است عمارت جدید که سخن و معانی است
همه محرم و در برادرش است و مشهور همه معانی است
جمع

جمع واقع و هو عمارت که فایده است چیز از او خارج نیست
در عالم محرم ملک و در نفر مرکز برشته است شرط اگر که سکته
در رزق لطف عام محسوس بر سر است دارند بمنزله مشاهیر تان
در صلاح است منجبتان می محرم کریم داد و دهی است که با
محرم ملک مصرف برنده مده تان هم در وقت در وقت کوفته
بصر ملک به برادر خود محرم دادند باشد به عذر هانه چهار
در این برادر سر است می از منجبتان تان سه حرف فقره
و در نفر مرکز است منجبتان همه محرم و در نفر مرکز است
ان؟ هم به بصر ملک رد محض در عین مایه عمارت

جید دیگر بخارده تکان آنجا که روزی بصر کشته مهر
و هم نفرادش ناز به بصر کشته نفر بصر کشته در هیچ طرف
گفتار بصر کشته کبر در این باب گفتار بصر کشته ظاهر و ظاهر و از
درجه اعتبار ساقط و بطور جراد الکترون در هم حاکم
بالتی با بهشت بر جگر دست طیرای کلمات خیریت
التی حضور بصر کشته مصیب نام حور مرصه حورا
به لغت نام فراتو هم ده تکان سیرها کشته بزر
بدت ده روز رونق بنابر سکو که و بدشکار
رفته به حور مرصه خانه بدش بود مصیب نام آفریده فراتو

بجایه دلالت مرصه که پدیده مطلق العنان کرد
و لغت در دادن طلاق روج خود بفرست و ادعا
مناج سیرها سکر و مصیب نام هم ادعا حور مرصه علی الصدق
و رخت میکرد بدار گفتار سار خوالا مرصه بصر کشته
غیبه آن خیر اندیش هر چه صلاح و بیم ارادعا سیر نور
دست کشیدند و مصطفی صحیح سیر کیم سیر کیم طعمه نمود و
در ما بین این واقع و در بر کردیم که او هر سیر کیم
ای لایحه و آلتو هرگز از حکم سیر کیم سیر کیم و کله سیر کیم
که روجه لغت نامه نام را مطلقه نامید و عثمانی سیر نور

از هر چهار ضلعی که هر یک از ضلعهای این نوشته من جدا یام
هر کدام از مدعیان در مقام ادعا بر این حرف ادر به ا
مادق و با بظ و بطرف اندر بیت گان و اکث شه نوال

۱۳۲۲ الکرّم ۱۳۲ غرض از تحریر اینک ^{موضوع} ^{موضوع} ^{موضوع}

عزت رکن علی اکبر و لدی روح شهد رحمت اب تو و در

بدن و جوار اقریر و عمر افات زاو و با الطوع و البر

والاحتمی مار لا بالاکراه و الامب ر و لغیر خفت بمیلیمه ^{صحیح}

صریح سز عمه باینست محمد تقی ملک غلف مرحوم مهر و در بلاد

داود هانی و اتو و مهم و تمام کریات خابنه و عیار

واقعه در آنروز

جمع تالیف و تالیف و پویش
و غیره بدون استغناء که مدعیان هر یک
و در آنکه ملک و مدعیان هر یک
و در آنکه ملک و مدعیان هر یک

و در آنکه ملک و مدعیان هر یک
و در آنکه ملک و مدعیان هر یک
و در آنکه ملک و مدعیان هر یک

آن است حضور بهر سبب از عیان عیال حلف
 معلوم رنی العبدین ساکن دریه و اولاد و حضوره در وقت
 بیایه صحیح صریح قطعی بر عینه لارنه جازمه باقی طایفه
 سرعته لغت آثار زار العصومین کر بلا بر امضا حلف
 مرحوم کر بلا اله و کور ساکنی القریه همه و کلام و قاطبه
 اعیان شردانک عیارت خانه و حیات در آن
 که واقع است در قریه معلوم با جمع توابع و لواحق
 سرعته و منقذات و طغقات عوفه و کلام متعلق
 به کجیت لایحج عنین شری و لایستند در عرفی
 و بداء منفع معانی العدره و الوصف حلاله

چهار تن عد در راه حضرت ناصر الدین شاه عبدالعزیز علیه
 عد در یک مقام وزن با القام و مهر عقیقه سابقه
 سرعته جازمه مبنی مع معلوم از خط تصرف با مع حاج و
 مشر و مهر است بجز نوکره خود تصرف نادر خداداد
 حکمرانان یازدهم شهر شوال الکریم ۱۲۳۲ هجری قمری

صاحب العین جمع از نندگان حواصی رنی را ابدال
 و او تاد و در اسنه و افواه مردم و حال العین و بعضی
 صحابه حضرت صاحب الامر ^ع گردید و هر سه روز و چهار روز
 از ایام ماه عوفه در طریقه از طرف عالم

و دقیق می رسند پس هر روز صبح از خانه بیرون
 میرود یا شروع در مهر نمائند یا در حفظ کتبه در کلام
 استقامتند و ای زده بخوانند **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ**
يَا رِجَالَ الْغَيْبِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا اَرْوَاحَ
حِ الْمَقْدَسَةِ اَعْيُونِي بِفَوْثَةٍ وَا
نُظْرُونِي بِنُظْرَةٍ يَا رُقَبَاءُ يَا مُجِبَاءُ
يَا اَبْدَالُ يَا اَوْقَادُ يَا عَوْنُ يَا
قُطْبُ بعد میرسد بکتاب ایشان نماید بگونه
 کسر نیکو بر چهره کرده باشد و صاحب سر خود را

۱ ۹ ۱۸ ۲۰
 بخوانند که بر آورده است **در مشرق باشند**
 ۲ ۱۰ ۱۸ ۲۰
ما این حال مشرق باشد
 ۳ ۱۱ ۱۹ ۲۰
در حین حال باشد
 ۴ ۱۰۲ ۲۰ ۲۰
ما این حال مغرب باشد
 ۵ ۱۰۲ ۲۱ ۲۰
در حین مغرب باشد
 ۶ ۱۰۴ ۲۲ ۲۰
ما این مغرب جنوب باشد
 ۷ ۱۰۵ ۲۳ ۲۰
در حین جنوب باشد

۸ ۱۰۶ ۲۴ ۲۰
ما این جنوب مشرق باشد
 در نظایب معانی
 حمد و تمجید
 هر روز در کتب
 یک بطور
 در تمام
 در علم و

مسند بر وجه خوشتر خط تر مربوط تر
مضبوط تر بد آنچه است مگای حیرت
میکنم بایه و امر حاضر لفظه سخن تباع
له العلو و شتر نطف الرها العوار العوار
وقت بنا و نطف انت العوار
و بلاغت تقریر سخن صراحت شمر و تقریر
معلم را در مقام معانی و شمر مفسر را در مقام
فلسفه منظر مشهور و اشهر مد نظر خواهد بود

عینه است و سر را حدیث کجطور مبارک حضرت میگوید
عبارت کرم شرف امجد است عظمه را نظیر مردم فرد
لطف تو صورت مبارک تو چون از تو چه مرام ملوگانه حضرت شکر
عبارت و حقه معلوم عامه رکعات شکر تو شد و والد کنونی چه
فردی در حضرت شکرستان مبارک بهر و تو ای کبری که از
اینجا که کار و معنی دارم و بر حضرت عباد و حروف لازم است
رعایت و حیات از حد شکران تو صحرای فکریه عین
بجز از آستان مبارک چه دارم بدست در حضور مبارک
جان است از وجه الت امر و معر و منضم عباد و گاه را

مختر و مجسم بس لفظ میدانشید ارتوبه رحمت سرکار
حضرت عابد و حریفه لقمه نان بهمه کدران همه کفایت مخصوص
دعا کوی و محمد مبارک شغاف نامیم هراتیه موجب رحمت
خواند بعد امیر الامیر الشرف مطا صدق برقم
و سخط مبارک سرف صداریافته ارزیا تشریح سر او از ک
و اشعار صبر حبیب الله اولاد و لشک و قومه علامه و
نمان رعیت سرکار از سر حدیث بره که کم اند
مبارک الله تعالی هم و سندان در جوف پاک عیوضه
اریط انور میگذرد نور صانع مسدعت سبب الله فان
بسر و نفع جان کبر اولاد و حوال با بارک
و نفع

و بیغ شک از سر حدیث عیوضه ب کوفه و قمر مطهره
بجف سبب الله من ظها بحد و کان سرف از مبارک مطا
کم کعبه و دو کان را هم کوفه و مسامحه اردادن بیچاره
تام اینها سعلق سرکار علی است از فرج رحمت و رفت
برزگانه تمنی فایده یک کربلا حدیث را کوفه تو مانند
عایع مدد ایضا و بیچاره عزیزا الرخوام بدانه سرخوب
حرارت با کاغذ حکمت وسیع هم از قافه کوفه کربلا
صدق عیوض مبارک نوم اولاد الله ما فدا فدا علم سینه بایه سینه
برگانه دام قلبه انرا از سر قلم سینه هم کوفه بدی عوض عیوضه در وقت
جان تار از سر زورگان بر خنده نشسته بخود مبارک عیوضه حیات

فدا شد جان و کلاه این سعادت الان محتاج بر میخیزد نمونه یوسف
عیشم و گذشته برای جبار از نواست سابق حکایت بهیم حال از گردش
اراکات فایم ام و اگر چنانچه از فرزندت بگویم بدین
که جان نثار چه کسی را باشد پس از حسن من طایفه فرقه بهر
استم و همچو جنب عالم به اهل کعبه و جبهه در فریادیت دارد
و می شنید در این چیز بعد از انقضای عیون حضرت مابری سرگامی
ماه مه و در ریشه و اما ام که شد در بخش صدق سرگام
ایه الله و محضاً نه چیز الثقات فماید و اگر چه هم چیز از خود
عالم در این دنگه و صفت فقرت هم باز هم دعا کوی
و همچو باریک استم زین هم عصر است

قرآن حضور مبارک توتم لدرم نشانه مطابقت
و مسامحت خود را حضور مبارک و حیرت نایب اول
طایفه نقایب یقین باب از کثرت لقطات معرفت
ایقان نعم الله جان از قره اقامت بر بحر نمونه یوسف
همان مایه سابق را میگیرند مسامحت عرار غمگین
حضرت اعدا کرم شایسته هم لطف اعظم جان است
که ما مور معبر معرفت بفرمان از امر اموات
ذکران را شماره کیم و پیم بندان در حق تمثیل
الحق عایشین و در کمال رفاهت متغذو دعا کوی

و جمیع حضرت و الا تویم در نیم از نعمه الهی
مخفی بر تنه المصلح بود جان تا ران رادر
رزحوب هلاکت خواهد رسید زانکه حضرت
که این مصلحت با ما را حفظ فرمایند در
و لوقه ان عفو است حاله در شرم کفرانی
در دویم شهر رمضان المبارک ۱۰۲۰ ۱۳۱۰

صالح سوم در بیوفایت بعد از حالت حضرت
عقبات ان دستن معنوی اطلاع بر وجه مصلحت
شرفی حضرت در وقت ارفه بر نور حیز احراق
بار در وقت میرزا محمد مع و اردان صفی بورد
بصدد این حد کلیه در مقام ظاهر رحمتی با آنکه
و منتهی در حضرت حبه صدق محو شایسته
از طرف محبت و مژده طوت بقدر رجالات
بجهت که آن از نقیض عیام حضرت تبارک و تعالی
اسب رفاه و نعمت است موجب است

و کرده بر وقت ندارد دیگر از خود در دیار و استان مرصفا
بینان در کینه خون بد میوه تیم امین باری العالی ^{و اللع}
که چشم عزیز فغانی مرغ تا سید مایل را رهنه
افزاست محمد در موقوف کینه و مبارک آرزو
سفر ولایت آرزو باین در نظرات بجهت ^{اولاد} سرک
و از هر رهوار و کردار بعمد و قه طر مسافت و منزلت
داشته باشد ^{مخفی} محتاج است انحراف بر یک راروانه
با مستعد و آرزو کان هر سفه تحفه ن و کما ^{هر طور} است سید
متین بنی خنیز یکم و یا کسر حریفه ارتکاب دارم و دیگر
اها چیز در اندیشه با شهر هم بروز کما هر نیور در
دالسلو

از تو عزیز و در چشم با کیم میفرماید لا اله الا انت
به ریا کتمه مدتی بعد از شهادت حق و قد جرت است
در راه و زار و انتظار و بذلت بهم تا در انوقت یک
سر حکومت از اولاد است امرواز حالت ^{مستعد} مگر نماند کور است
در با تو هم لایبهم و در ممالک ایروان در محله ماز و قفس
در حکایت ^{مخفی} زخمی در مضمون بجهت که این سر کفایت سل
مخفی در وقت رت جادوانی رسید با یک مدکز و پیش
که از به مدافع با بفاق مش را به نماید از نزد ^{انفق} و می
مسلم است و دعوت در اپنا مت هر که در ^{مرا} ممالک
مردم میخوانند در ابوی حرایص حیفه نماند

یقین بر آن که کتبت برکت نخواهد یافت بواسطه اینکه آن
راز بود و در آن فرسخ لایزال بود و عقب توت غافل
مستوفع در این آخر عمره ب رحمت ملا محمدر
کشته ارفع بعرضه حوائج برسیح منم تا دست مرا غیره
بست منقو الفعاده حیات دارم در رسد ن نوشته مرا
کم و پیکار الزام بر آن میزدند عوام و دست بر سر گرفته و در سر
اولاد دارم و دینار بقیض هم دارم و فقره دیگر باز کرد
کاسیه با ششم بر جبهه انکه نوشته و علم جات به حاجی
به دین خیر اختیار کرد او نیز کعبه در باب علی او را طهر و دل
الاسان در خانه پدرش است الیه رفیق ما میرا آمدن

اگر آمدن سه طهر و ده جواب سلامت قدیم از آن دارم و الله
در آجرت عا کرم هم مرا خدا لطف کرد نیت بدت کامل
بلکه متوالی ایام و اللیاء در روز اندن و آوردن بیمه و بوجه
صوم دار قلوب کمال عمر و ایتهم بعد او هم دارم از آن نظر
یکه از رتبه لغو اعمه فقط در آن نیت نیز بر رسم معمول
سابقه مان خدرا حجت درایت و الله مفر معرف
ایمکه عمر آرام مزوره کلف نوز زنده و با کس مشغول
کاسیه در و و علف صلیغ نون اگر خانه از انفقره
نعم اشغال که کردی نه از مستحق دینار حجت

حسب الجواب حسب اقتراح صاحب علم غایت خستوار است
طبیعه از مکار اطواران فلان دانت قهاری کجوا کرم
درین معمارنه عمایر و صهار و عاید کترین در لغت الله استم

کردید در حین حساب محراب و محراب است
حکایتی شهر رمضان المبارک ۱۰۲۱

گرامر راد در ماه بنام اولاد است بهم نشاطین
در جهان اعلام بهم شهر کفاه در مقام استغای
احوال این محض خالص او انو حضرت است

که در آن صورت وقع رانوه که مکه در است
۱۳

در دریا عزیزان است اینهم حسن الوجه مدیر
رؤف کردد این مایین والاکس هر کس را غرنی و ا
رد مر شو حجاب سلاست حموزا با موعده لایقه را اعلام
دارد اینجام بزرخواهد شد دست

صفت شوم رهمه که به کار خیا در بهر شیخ و هر از اقا

و خوشتر ساعتر این است شرف رسول ارزان است
زبان اولاد است و جموع کلمات و ختمه از سر

کاشنا در باب معصومیه مردم در محرم بهر غم در حین جان
و نمونز که در این متخص فایده صلاح اشغ ما از م لازم
جارت تو اولاد که هر زمانه از آنکه در این سابق

شعرا شمس که از خفقان تویم و یا ایله از فوز مکتب
و نه نواز در دستگاه جانب عهد نامه حضرت اعلی
اگرم تا امر لفظ م مدظله الاهی حمت و شفیع بجه حقیق
معین فرمایند مرقه شمس شعرا و خودی که در تویم

مقرم کردین حضرت ریسر عثمان قریه الی
شعرا شمس موضع ایله از خالق خیره ما بود آینه
اگر تخم حیوانات اقام و سواتر ایتنا ارفه حه
حفتن کنایه و زکمه و خارت بر جرایف ه
و مربع قریه فرالورسانه الرخایه ارفه شعرا

خوشا

حفتن در کوه کفاه است احکاف در زمین و
مربع حمل کف قریه بنور راجح اندر سینه مستعدان
دیوان ایی دانه باخ حه فیه بیت شهر رمضان
صاحب دیت تویم اولاد سلاسر کار ارفه او ذی الام
کامه یاریدت حه بجه حه از سلاسر کار ارفه
اگر که از سلاسر حه حه اهل ایست خواسته
بابه لله الحمد سلاسر حه حه حه حه حه حه حه
کار امیه وارم انهم حه حه حه حه حه حه حه حه حه
کرد آیین یارب العالمین حه حه حه حه حه حه حه حه حه

ادم دارد وقت ته واجب بود جزا او و کلمه با
او و خواطر طر سرف سر کار سزم تا از جمله جو
در امور شریک کان بجهت پشم بار اگر القات در راه
اینی من دانسته باشد احوال ملازم حقان با معصوم
لا یقه هر چه در وقت است اعلام دارد تا مایه خوشنودی
باینجا بنام حق والسلام خیرت من
لصه ق توم اولد و جود سرف ها از ملال دور
عین صحت است که ما فریت بجهت است که از فیض
عدت محروم و ما نولد است عبور بجهت ارادت
شانه

مهر نشتر حنی بر ایند در بیوفت حق کله و الطاف
کار را در امور شریک بجهت دشب روز غایبانه متغیر
دعا کله و جفتان پشیم ها لحر که در موسم بهار است
در صفی است بریز متغیر تقویه خوانی است
اگر ما در این وسایطه نبیاه کان متفرق القات
بفر این جواب غرضه به بریز در سینه بر سینه ندره خواهیم
اند ز نامه عزیزه فایض است با شت است
در خیمان عزیزان کافرا د ملدن و ملدن همین است
دید و عدلیت بنیت بعد در این کیف حاله

با عز و کرامت و بزرگواری
 و خیرت عیالات و مستان و مع اراغ و حق م اطهری
 در وجه جلاله و نموده و همی افات صلی علی خورا
 صر و صحت نمف و ملنا روحی آنک در انوش نشسته
 کرد تا دامن کفن بشنیم **عالم** باور علم که است
 ز دامن ماریت از انزور کنه مرا حبس **ساق** محو
 بانول از ارتش غنم محال نمف در ملاکات صر
 و الاثوق ستر فانی از حد ابریت و در حیرت احراق
 است **سهم** حل کریم از حال است در الحقیقه از
 استیح حیرت و از سینه قضیه علیه و حجت از تقاریر
 مغفوز صبت مکن کریدر علی عمر عفا له عن جرائمها
 نهایت

نهایت اسزده که ویرت نه روی داد اکت
 حشیم با بهر وقت آیم تا به همه از حال مری
 تا به کلا بار بفرمایند کریمه کافر نفس و انقه الموت
 عا طیبه از آدم تریب احبار احیثه نه و اینج نایران
 را بر دست کشیده است هر که در کجین نقش رفت
 خواهد بود بار در هر صورت ستر مکه به رب الالباب
 خواهد کرد زایم رحمت است
 ز فرقه عمر در پی زهر در سیم سر در از سرید
 بر سر حال را بجای که اولاد در شما انقه در موز که که عسر
 بعد در که بر تیان نموان آهسته **سزار** است
 نهایت

راست فرزند چنان که در جنت زینت در
عهدل داد طاعت و عیادت در جردن است
مکرمات دارنده نیز در قیامت در آن است
غده پناه عیبت در فغان در اینی وقت
صواب حکومت امراء العظماء فی عیادت
بصیرت هم نرضی دارم تقبله العالی که در کوشاک
است در خواست برای آینه خاتم در طاعت
در خجتم در آن لایف عیبت در این طاعت
فکر کرد خدایت بجا بود که در این طاعت
کف از در آن است و آن است بفرمان

عزیز
جان نثار محمد میرزا سرساز فهان در حضور مبارک حضرت
اجل شرف امیر شمس عظیمه تحت الملائک
و ما بحضور مبارک توتم جان نثار مدت هفت ماه است
در سفر استم و در ولایت ما فخر دارم ما حال در وقت
امه اند که بولایت بروم چون که خبر شد و حکایت
بودت فخری که ام کنون پدر و دختر این است و این آرام
بده که حرف ندیده با هم من هم خبر خود را بشود بد هم با هم
چا پدر و دختر اعدا و منقص بر بد این بیچاره هم سرگردان

مانند ام نه در رفتن نه طقت ماندن ندارم در
ایضا مخصوص بخیر از ایشان مبارک هم بنامم ندارم ستمی آنکه
از فرمودات دست برستم در نظر مبارک دارم گوشه
بر تمام کالت این جان تا در منعم برانم بودیت خود بروم
و از نجات بدر ایتم ز بیم بر این امر مبارک استطیع
درمان حضور مبارک کنم اودت و جوهان فیضی از حضرت عالی
از شکر از قریب سیرت نوشتن تا سیرزاده چنین کاری
بر سر که خدا کاظم و صغیران سیرفان اوصاف اند که کنایش
حکایت ندارد که حیثی که عینت نه مایه در پا دارد
نه شکر که در کمال در نهمی هم این هم برادر

دزدت و هرزه که کشتن را با کار و جرح ستم اند
ایضا صاحب بر منعم اند که زبان قلم در شرح و ایضا آن صاحب
لید بعد جان تا در کمال این قایم را منعم و الله چه ان لقصع شدت
که هم تا حق را منعم رفع سیرت اینها را لفظی مدد و الا را منعم مادی
در شکر اوقات اگر کاظم و از رعیت شکر منعم منعم بنیچه
وضع امور است بیک را چون باشد جو به بهانه کیم حواری
پیمان و با منعم سنگ شکر کان است جوهر در و دار قدرت
ما قلم لفظ شکر نوشته تا امروز در این باب است خیر خیر و شکر
دارند صمیم معانی و جواب صبیح مردم نسبت به شکر اندا

و این جود اشدق را بعهده عید و یا یکی بریدار غیب بفرستم هر طر
صالح جواب بستم و درید اشدق را این میرزا سرز با برادرش
مغوش کعبه اندکظم و آدم فقیر است میخواند جواب اهد را بدید
تصفیه را بدون دفتر اندازد و عا کرم بدون اذن حضرت عالی حق
گفتد با کبر ندارم زینک بوضرت ابوالقاسم پیکر حلال بر سر
در هر دو بجهت کعبه با شورش برادر را بجوم رعیت بخشید در ستم دشر
هم کای عیالته او تقدیمش کنم و بعد و علمه داده که بکلیک آمده
جواب صحیح بدید ابوالقاسم آدم فرستادم منب فله بکلیک عازم است
که وقایع کهنور انور عریضه نامید جواب با بر کونه عدالت در باب برهم
قر با کهنور مبارک است حق حضرت عالی بهتر سبق است
که دعا کوی خفیت و از آزار نا جگر ندارم و کسر ندارم

که در وقت کتک با بنج حمایت نماید میرزا ابو الفضل با کله و رحمت
دفتر بجهت آتم سکودر مباد اجناسا اراد از کس ندرم که که عدالت
چه حق دارم میرزا سرز از کتک شربت و بزرگ
میرزا نام سرز از کتک شربت و بزرگ
تعمیر نیت بقدر کعبه منع بود بنام میرزا از کتک شربت
در حقوق دلالت کعبه و او هم با کله حد کتک شربت
مخصوصا میرزا نام سرز از کتک شربت و بزرگ
نقد صغیر یک صغیره از او نام حد در کتک شربت و بزرگ
بزار او را بجهت کعبه بدار نفوس کتک شربت و بزرگ
در هر دو با آن نام بوجه اند جان نام و کتک شربت و بزرگ
از کتک شربت و بزرگ کتک شربت و بزرگ

و اینست برود برافه هیچ کدام اقدام نمیشود سیرا انفراندا تا حال دنیا
ملایت و روح و غیره نذر هیچ چندی و فقه گفته اند که برآه او قصه اینست
بعضی مایه محو میگوید و مایه مایه دوازده هفت را بدست آورد
اعتنا ندارد و فقه مونه کلفت خود را ندارد و صد و هفت است
و مایه را مجموع آبلرین بنام عرضت گفته اند که مریز او را ^{حوازی} ^{آزاده}
که علمش در زینت بر بیست صغیره گفته است و صغیران چه او قصه اند
و این را در فراموشی را محو بر محو و چهارگان باشد که در کلام
مفروضه محو لذت و غیره لازم بود عرضت است این هم در ادراک است
برینده و آبلرین محو لذت است مع انضمام کسان مرقوم
در ایند تا نبی محو با ایشان محو مردم انحصار سازند
بسیار است سخنان در این محو اصغیران ندارد بطبع فایده که خبر از آنها

در آن حضور مبارک تویم اولاد الله علیهم السلام در عداوت ظاهر است
حضرت شهاب اگر چه در صدر الملک حضوره را از فاطمه بدست آورد
کم نفی است بدست عرض محو که به جان نثاران چه ظلم و کلام است
حوسر محو اگر در غیر لطف و رعیت بود در محو بریند و کسان نیز
اعدار خنده هر آن حضرت هر چه بجز از عداوت کار را
بداریم فاطمه رعیت از جانب سر و در امور صغیره بنام ولایم
که مصلحت و نظمت را بحضور مبارک عرضت نمائیم اگر کسی
بیر و دیوات نایب در حق این کاه و کسان بجا اولی است
و حضرت هر چه ندارد و تا مملکت از خوف بین

متمم است اطلاع و علم اخلاص و ملامت و ملامت و ملامت
و از کف کشته که در حق کف یا کف در صورت حضرت عباس
حباب مکه که بدیهه آبله کوچ نامی که کف مکه به نام
سفره در کثرت جبرایب نامی و ملامت از اوقات فکرم ام
و کرامت و نامی که در کف مکه کف و کلامت حل
مخبر احوال نامی مسعودی که از احوال کف رفع این کلام
فنا مکه و در کف مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
و خوب مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
که به حضرت عباس مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
از مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه

یعنی آن که تازه است که مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
از آن سال که مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
مدینه و مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
این جزئی است که مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
و مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
رعیت مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
اورا مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه
مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه مکه

تذکره کاتبان
با زنده نواز در درخت است روزی
کسی رخ ده مدد طلعه مع کشت عت بهاره تاج
جوید اینکه همه این معارض را از غنای بهاره کس
نزل کلمه دگانه کس در غنای بهاره کس
از مکان کرد و از آن غنای بهاره کس
ما آورد کس بهاره در غنای بهاره کس
دست کلمه ده مکان کس بهاره کس

تصویر
بارک عارض تو مرا کس
با جم بارک حضرت همدان کس
ازین کس غنای بهاره کس
از او کس از آن غنای بهاره کس
این کس از غنای بهاره کس
حدیث کس از غنای بهاره کس
ما آورد کس از غنای بهاره کس

که هرگاه در عالم بر سر که جواد محبت تعلق و توقیه را بطوب
تخصر صلاحت و فائز عقدر اینه جستجو مدار صلاحت جوای
بجمله حیات عاریت باقی و دیدار کوی اشتغال مستقیم ادرار
بعض صحت مستقیم المهرات در یافت عادت و دیدار موز
بجمله را که علم ما رب عظیم بطلب مجبور است
از درگاه و حقیقت رحمت و شفقت بی نهایت در کمال
در درگاه غیر محصور که سزا از محراب احوال حیرت
اشکاف شدن عالی بحضور صبر صفا تا در این اوان
عرضه عازم حضور سعادت دستور و مصمم ادرار حد
لازم اجبور عالی بجهت معلوم و اخبار صلاحت معلوم

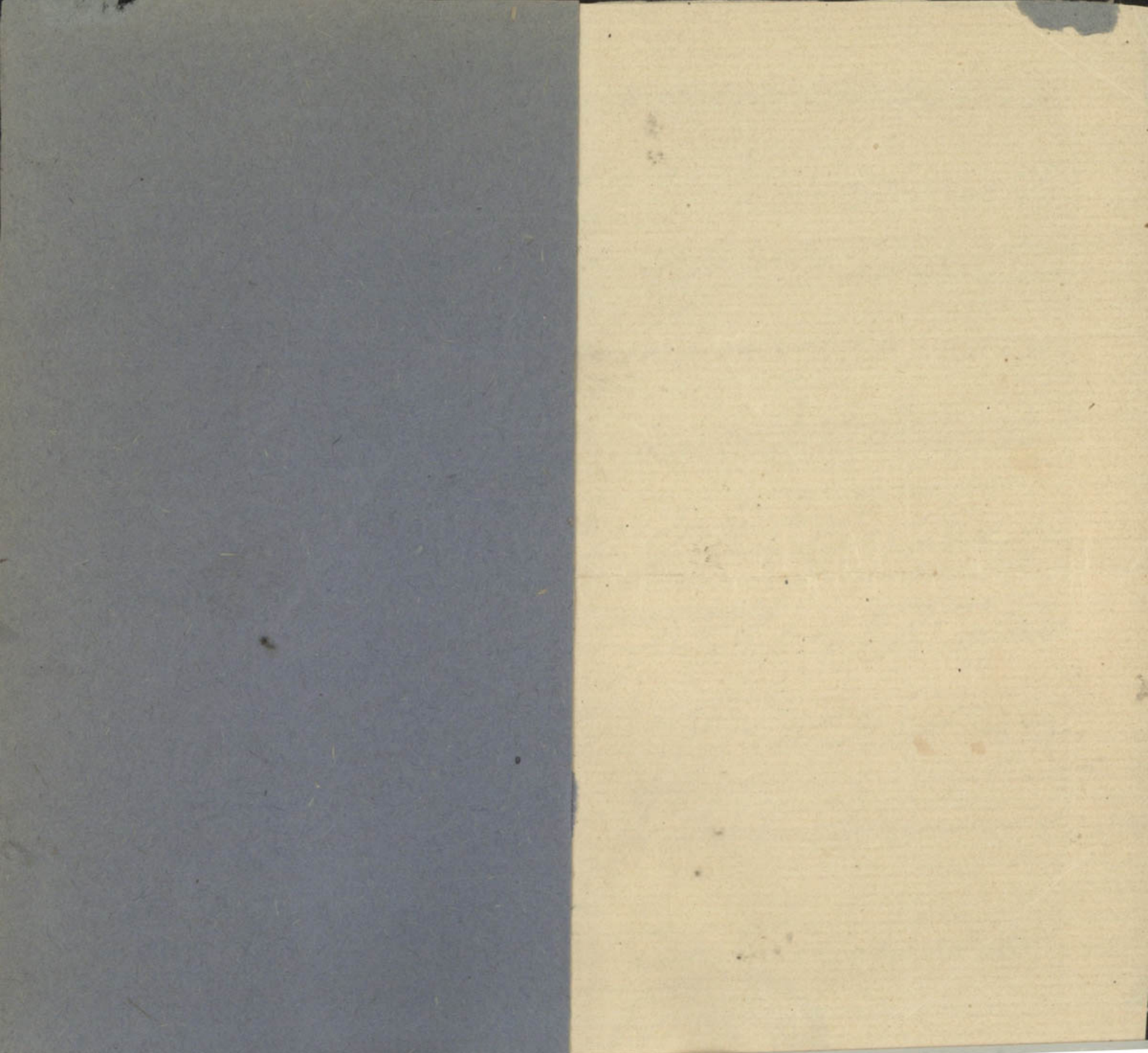
عالی خوار از ایزد خدای مظهر و مشرک صفت عطف و محبت نظر
مخمس ترفیبت که همه اوقات فتح آواب بکتابت و مفاد
حقایق صلاحت را با بضم حذرات موجودات بجهت معلوم
در او زند که بعون الله تعالی در لوازم شرایط خصوصیت نظور است
بدرایه انجام خواهد یافت قبله گاه اولاد ابد دارم
که ان شاء الله تعالی مزاج سرف کمال محبت و مروت است
که از تصدیق م جز از انقباض معظم مدغم ما الله بورد
عازم حضور محمد - ظهور خدای تعالی بر بجهت لازم
و است که بدو کلمه عرض عرض خوار است که در طریقت نام
که تا از جمله مؤمنان کان حدیث محبوب نصیب

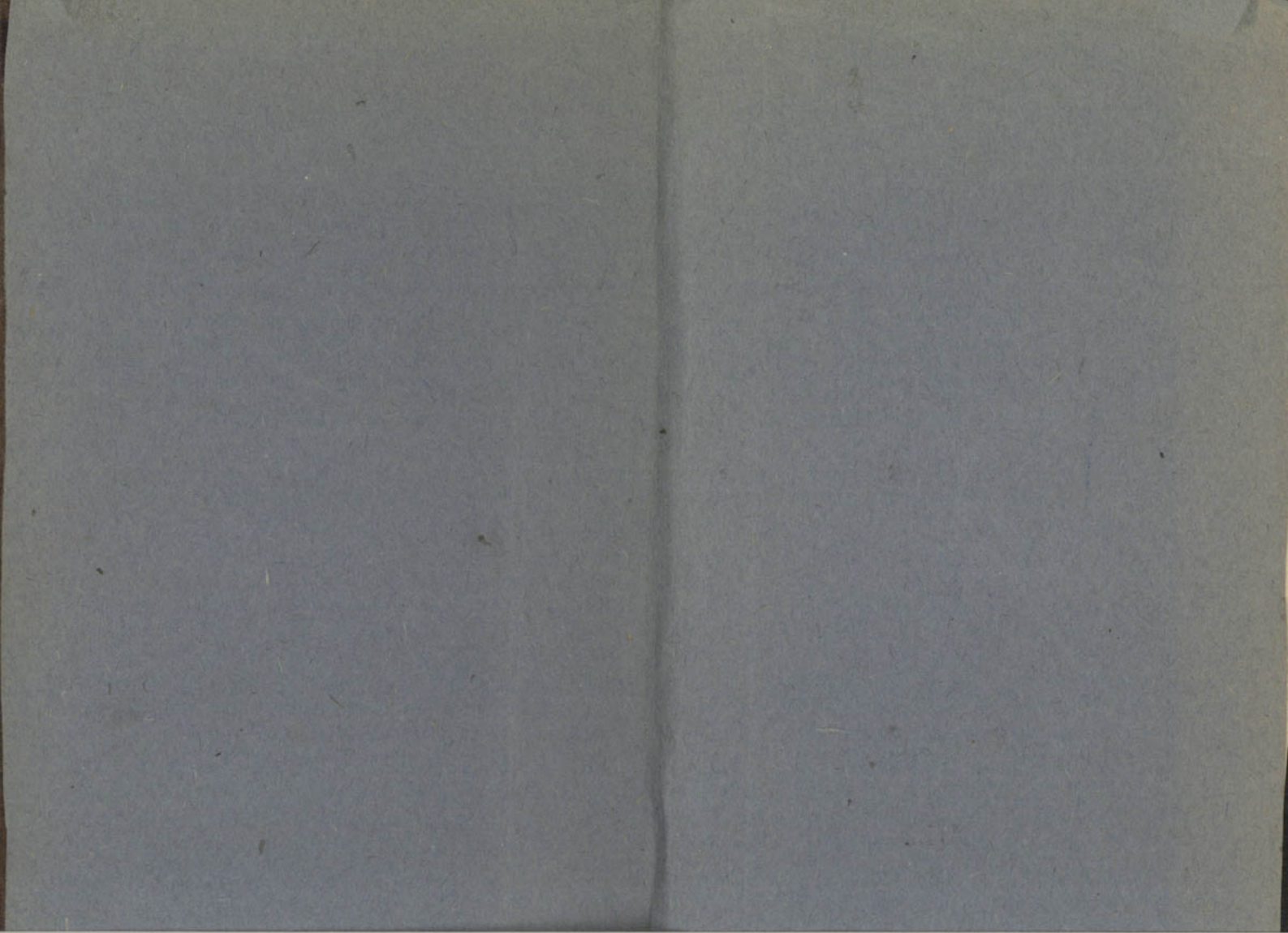
اگر از نظر حاجت جوایز حال و معقب احوال این رزقه بی
مقدار بصریم که احمد سلاطین موجب جدتی است مه دارم که
مراج با برکت هم تقاضای عارض شده و نخواهد شد لهذا
میوه که در برابر این صفت مرحوم حدیث کنونی زود ابر
و کمال محض که جناب بی رزقه شتر ساه حورن بنده و با
مطلقه نام دیگری هم عرصه تک حضور سارک شدم لطف
مطلقه نامی در برابر بخواطر جمع باشد حوز در این
نامه است که مکار ارادگی کثرت و مسکن چهار هزار
هم دارم حاصل و زین در یافت فلا در زین هم
وقتی از سلاطین حالت ومع عنایت مرحوم سلاطین

مهربانان درایت نرم اودان شایسته سید سرفیه و حضور چهار بار مبارک
و میمون و یارک است که این حدیث است که اگر خدمت
بجای و سرت لایت آن قبه معظم کما اظهره حال سلاطین مادر
لازم است بصدیق این حدیث که اظهار حایت بود که از خدمت
مده گان محب بنفهم با هم و اگر خدمت از زود سرت و ملا
احوال این دعا کویان را شرف فرماید کما در وقت است و
سارک کثیر الاقدار بدل حجب معجز دارم و لازم است محض حضور
در رسم کار حاربت کف جهت اتم نظر است
باین دعا کویان در مقام عداوت مدیته سید ام با
دین زین حدیث بطله کما در خدمت آدم و سلاطین

بسیار به نگرانی که آب پیاورد و نور الهی هم هم آدمی
از جهت آب بدیهه درینج که از برای ملک سوار صحرای
کلی که سرف عدت شده اند تمام یک روز بگذرد
و صبر نه خوف که ملک سوار اینها باید که دعا گویند
باقی اینها باستان بود بر سر سفره و کدنه برای
که بر ملاحظه که با بد و عوالت آن قلم و سر سوار در نظم
ملاحظه شده و کسر آن بقیه که بعضی خبر او امر دلالت و
انسان سرف که ملک امروز روز جمعه است سرف
صاحب بهشت رنج بهشت به ششم گانه رفته اند
موقوف دارند که کوی این و تا کمال عدت دارد







خطی
۷۱